

اکوسوسیالیسم

رسول آذرنوش



در حقیقت علت و مسبب این بحران فرا گیر زیست محیطی، سیستمی است که سرمایه داری نامیده میشود که با جهانی شدن اش بشریت را نه تنها با مصائب اجتماعی عظیمی روبرو ساخته بلکه اصولا حیات انسانی و تمدن بشریت را نیز در معرض خطر قرار داده است.

کلیدواژه اکوسوسیالیسم که ترکیبی از دو واژه اکولوژی و سوسیالیسم است بیش از پیش در جنبش چپ سوسیالیستی آترمونندیالیست عمده گی یافته و گسترش میابد. ایده، اکوسوسیالیسم بر این پایه استوار است که سیستم سرمایه داری بنا به جوهر قادر به حل بحران اکولوژیک موجود نیست که جهان امروز با آن مواجه است حل این بحران سیستمیک بدون گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم ممکن نیست همانطور که تحقق سوسیالیسم بدون در نظر گرفتن الزامات زیست محیطی در قرن

بیست و یکم قابل تصور نیست.

شکل گیری مفهوم اکوسوسیالیسم به اوایل دهه گذشته و برآمد جنبش بین المللی آترمونندیا لیست برمیگردد. هرچند که ایده اکولوژی سیاسی و رابطه آن با سوسیالیسم و مبارزه علیه سرمایه داری از سالها پیش بویژه در جنبش چپ فرانسه مطرح بوده است. اکنون در شرایط گسترش همزمان و بیسابقه بحران زیست محیطی و بحران اقتصادی و اجتماعی جهان سرمایه داری اکوسوسیالیسم به هدف استراتژیک اغلب نیروهای چپ سوسیالیستی در اروپا و امریکای لاتین و همچنین در جنبش انقلابی کشورهای عربی در سالهای اخیر بویژه در مصر و تونس تبدیل شده است.

اکوسوسیالیسم بعنوان یک پروژه سیاسی جدید، در اروپا بیش از هر جای دیگری به هدف برنامه ای نیروهای چپ سوسیالیستی تبدیل شده است. در فرانسه همه نیروهای شرکت کننده در جبهه چپ (بااستثنای حزب کمونیست فرانسه)، حزب نوین ضد سرمایه داری، جناح چپ حزب سوسیالیست. در آلمان حزب دی لینک، در یونان سیریزا (جبهه چپ سوسیالیستی)، حزب چپ سوئد، حزب سوسیالیستی مردم دانمارک، حزب چپ سوسیالیستی نروژ، در شمار احزاب اکوسوسیالیست اروپائی بشمار میروند که اغلب از دل احزاب سنتی کمونیست یا سوسیال دموکرات و یا احزاب سبز پا بعرضه وجود گذاشته اند.

پایه های تئوریک اکوسوسیالیسم

نقطه عزیمت اکوسوسیالیسم، ارزیابی های علمی پریودیک از وضعیت اکولوژیک جهانی است که در آن زندگی میکنیم. این ارزیابی ها را دانشمندان علوم طبیعی و کارشناسان زیست محیطی جهان متشکل در **گروه بین المللی متخصصان تحولات جوی** سازمان ملل متحد ارائه داده اند که طبق آن گرمای کره زمین در آینده ای نه چندان دور (دو سه دهه آینده) به دلیل تراکم گازهای گلخانه ای در جو زمین حدود دو درجه افزایش خواهد یافت چیزی که موجب تشدید ذوب شدن یخچال های طبیعی و کوه های یخی در مناطق قطبی زمین شده که در نتیجه آن سطح آب اقیانوسها در حدود دو متر بالا آمده و در نتیجه شهر هائی نظیر نیویورک ریودوژانرو امستردام و... بزرگ آب خواهند رفت. دانشمندان بر این باورند که منشأ بهم خوردن اکوسیستم و تعادل جوی زمین که از دو قرن پیش آغاز شده و در چند دهه اخیر بطور جهشی تشدید شده نه عوامل طبیعی که عامل انسانی است. آنان اکنون از یک فاجعه زیست محیطی صحبت میکنند که در انتظار بشریت است. جیمز هانسن یکی از بزرگترین دانشمندان اکولوژیست در سازمان ناسا ی آمریکا میگوید کره زمین ، موجودات، جهانی که تمدن در آن گسترش یافته، جهانی که نرمهای زیست محیطی اش را میشناسیم با سواحل اش در کنار اقیانوسها در معرض خطری آشکار قرار دارد. عاجل بودن شرایط فقط در همین سالهای اخیر شکل گرفته است . اکنون شواهد روشنی مبنی بر وجود بحران در دست داریم... نتیجه گیری تکان دهنده این است که تداوم بهره برداری از حامل های سوخت فسیلی کره زمین نه تنها میلیونها گونه های جاندار کره خاکی بلکه همچنین حیات خود بشریت را تهدید میکند و زمان بسی تنگ تر از آنست که فکر میکردیم.

در حقیقت علت و مسبب این بحران فرا گیر زیست محیطی، سیستمی است که سرمایه داری نامیده میشود که با جهانی شدن اش بشریت را نه تنها با مصائب اجتماعی عظیمی روبرو ساخته بلکه اصولا حیات انسانی و تمدن بشریت را نیز در معرض خطر قرار داده است. سرمایه از آنجا که جز به سود و منافع فوری و حداکثری نمی اندیشد با جهانی شدن اش به تخریب محیط زیست ابعاد کیفی جدیدی داده که در تاریخ حیات بشری سابقه نداشته است با این وجود هرگونه ترمز، کنترل و عقلائی کردن آن ناممکن است... بی جهت نیست که کنفرانسهای بین المللی قدرت های بزرگ در باره بحران زیست محیطی از کپنهاک در ۲۰۰۹ تا کان کن در ۲۰۱۰ و دوحه در ۲۰۱۲ جز شکست در پی شکست حاصل دیگری نداشته اند. قدرت های جهانی و در راس شان ایلات متحده و چین از هرگونه

تعهد مشخص و زمانبندی شده ولو تعهد حداقلی در مورد کاهش انتشار گاز کربنیک سرباز میزنند. پاره ای دیگر از قدرت های سرمایه داری هم تدابیری جزئی را پیش میکشند که بهیچوجه ریشه ای و پاسخگوی ابعاد عظیم بحران موجود نیستند. جهان برای بازگشت به تعادل، به یک انقلاب زیست محیطی نیازمند است و این با منطق سرمایه داری و در کادر سرمایه داری ممکن نیست. سرمایه داری سبز که توسط بخش عمده احزاب سبز بعنوان آلترناتیوی در برابر وضع موجود مطرح میشود یک آلترناتیو واقعی نیست چرا که بحران اکولوژیک کنونی محصول سیستمیک سرمایه داری جهانی شده است. توقع سبز شدن از نظام سرمایه داری مانند آنست که از نظام جمهوری اسلامی توقع دموکراتیک شدن داشته باشیم و یا مثل آنست که از گرگ درنده ای انتظار داشته باشیم که گیاه خوار شود. این منطق درونی سرمایه داریست که بر محور تولید و مصرف روز افزون، کسب سود حداکثر در زمان حداقل و انباشت دائمی سرمایه استوار است. تولید محوری و مصرف سالاری بی قید و شرط و تالی نهایی، بخش جدائی ناپذیر سیستم سرمایه داریست و این در حالیست که تولید و مصرف نامحدود در دنیای محدود امکان پذیر نیست و لاجرم به بن بست میرسد که جهان امروز با آن روبروست.

بهره کشی از نیروی کار و طبیعت، موتور سیستم سرمایه داری است. سود بیشتر نیازمند مصرف بیشتر است اما ارزش مصرف در این سیستم معطوف به پاسخگویی به نیازهای اجتماعی و منطبق بر معیار های زیست محیطی نیست. سود دهی سرمایه در ارزش مبادله کالا است. اما کالای بدون ارزش مصرف فاقد ارزش مبادله است چون بفروش نمیرسد. پس برای حجم عظیم کالاهای غیر مفید و حتی زیانبار به لحاظ اجتماعی و اکولوژیک که روانه بازار میشوند باید ارزش مصرف آفرید چیزی که با توسل به هیولائی بنام تبلیغات تجاری تحقق میابد تبلیغات، این ارزش مصرف کاذب را که سرمایه به آن نیاز دارد در ذهن مصرف کننده خلق کرده و حتی آنرا اجتناب ناپذیر جلوه گر میکند مصرف بیشتر به یک معیار اعتبار اجتماعی و حتی به یک فضیلت معنوی تبدیل میشود. لازمه مصرف بیشتر درآمد بیشتر است و لازمه درآمد بیشتر کار بیشتر است. بازتولید فزاینده و دائمی چرخه کار، درآمد، مصرف هم فرد و هم جامعه را به پدیده های تک بعدی تبدیل میکند و جامعه سرمایه داری هرچه توسعه یافته تر شده و کالائی شدن امور اجتماعی عرصه های گسترده تری را در بر میگیرد این خصوصیت در آن جنبه بارزتری پیدا میکند پیشرفت های علمی و تکنیکی بجای آنکه عرصه را برای فعالیت های غیر اقتصادی انسان مثل فعالیت های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و هنری باز کند بجای آنکه با کاهش زمان کار به ارتقای کیفیت زندگی

انسان منجر شود به نتایج معکوسی انجامیده که مارکس از آن بعنوان از خود بیگانگی انسان یاد میکرد و اکنون در سرمایه داری جهانی شده بشکل برجسته ای اشکار گردیده است. مارکس بدرستی انباشت نا محدود سرمایه، تولید برای تولید و از خود بیگانگی انسان در سرمایه داری را مورد نقد قرار داده و بر ضرورت تولید برای پاسخگویی به نیازهای اجتماعی و کاهش زمان کار و افزایش زمان آزاد تاکید میکند اما مساله محیط زیست در تئوری سوسیالیستی مارکس جایگاهی ندارد. آنچه که مد نظر مارکس قرار دارد روابط تولیدی در جامعه سرمایه داریست، و اجتماعی شدن مالکیت بر وسائل تولید راه را بر گسترش نیروهای مولده هموار میکند. اکوسوسیالیسم بر این باور است که تغییر انقلابی در روابط تولید سرمایه داری لازم است ولی بهیچوجه کافی نیست. چنین تغییری باید اصل تولید صنعتی نامحدود و نیروهای مولده را نیز در بر گیرد. سوسیالیسم تولید محور، مبتنی بر رشد کمی نامحدود و مصرف سالار همانقدر بشریت را با بن بست مواجه میکند که سرمایه داری امروز مواجه کرده است. سوسیالیسم نمیتواند نیروهای مولده را دست نخورده و بهمان صورت سابق گسترش داده و بخدمت بگیرد، بلکه باید با ایجاد دگرگونی های بنیادی آنرا با الزامات اکولوژیک جهان امروز منطبق سازد. مثلا جایگزینی انرژی های پایدار (خورشید، باد و غیره) بجای حامل های انرژی اتمی و یا فسیلی (نفت، گاز، ذغال سنگ)، یا ایجاد تحول در سیستم حمل و نقل و یا کشاورزی و دامداری بیولوژیک و اکوسوسیالیسم مبتنی است بر اجتماعی کردن وسائل تولید، برنامه ریزی غیر متمرکز و دموکراتیک اقتصادی بر مبنای جایگزینی ارزش مصرف بجای ارزش مبادله محصولات، تغییر بنیادی شاخص های اقتصادی و جایگزینی شاخص های کیفی منطبق بر ضرورت های زیست محیطی بجای شاخص های کمی زیانبار و ضد اکولوژیک موجود که فقط با اعمال کنترل شهروندان یعنی کنترل تولید کنندگان و مصرف کنندگان بر اقتصاد جامعه امکان پذیر و قابل تحقق است. این واقعیت روشن و انکار ناپذیری است که موضوع محیط زیست هرگز جایی در پروژه یا برنامه های جنبش چپ سوسیالیستی نداشته است. همین امر در مورد سوسیالیسم سنتی و بوروکراتیک یا سوسیالیسم اردوگاهی نیز صادق بوده و در این سیستم نه فقط نبود دموکراسی سیاسی و نبود کنترل مردمی در برنامه ریزی اقتصادی و وجود انحصار همه تصمیمات در دست دفتر سیاسی حزب کمونیست از شاخص های بارز آن محسوب میشود، بلکه نرم های زیست محیطی هم محلی از اعراب در برنامه ریزی های متمرکز اقتصادی و دولتی کردن اجباری کل اقتصاد کشور نداشته است. اکوسوسیالیسم نقطه تلاقی دیدگاه جدیدی از سوسیالیسم با اکولوژی سیاسی رادیکال و انقلابی است که در جنبش

آلترموندیالیست بیش از پیش جایگاه تعیین کننده ای پیدا کرده است.

اگر چه تخریب اکوسیستم و بهم ریختن تعادل اکولوژیک کره زمین یک مساله عموم بشریست اما این کارگران و طبقات محروم جامعه و خصوصاً کشورهای جنوب یعنی کشور های پیرامونی سرمایه داری هستند که بیش از همه، از آن زیان و آسیب میبینند. این در حالیست که کشورهای توسعه یافته سرمایه داری نقش عمده ای را در آلودگی و نابودی محیط زیست ایفا میکنند. بنا به ارزیابی کارشناسان چنانچه مصرف حامل های انرژی فسیلی همه کشور ها مانند مصرف ایالات متحده آمریکا می بود کل منابع نفتی دنیا در عرض ۲۹ روز به پایان میرسید.

در ایران سیاست های جمهوری اسلامی، مساله محیط زیست را به یک مساله حاد اجتماعی تبدیل کرده است. تهران در رده یکی از آلوده ترین پایتخت های جهان قرار دارد. بیش از نیمی از سال، تهران و اغلب شهرهای بزرگ ایران بلحاظ آلودگی هوا در وضعیت قرمز بسر میبرند بنا به گفته مقامات دولتی قربانیان آلودگی هوا در تهران بین چهار و نیم تا پنج هزار نفر و در کل ایران بین ۴۵ تا ۵۰ هزار نفر در سال تخمین زده میشود. طبعاً ارقام واقعی باید بسیار بیش از این ارقام باشد. وضعیت بگونه ای حاد است که بعضاً از مردم خواسته میشود که در صورت امکان برای چند روز از تهران خارج شوند. بیماری های قلبی و تنفسی و انواع بیماری های سرطانی بویژه در شهر های مجاور مراکز هسته ای بنحو بیسابقه ای رو به افزایش است. نابودی منابع طبیعی کشور از جمله دریاچه ها، مرداب ها، جنگل ها و ... از دیگر عواقب سرمایه داری افسار گسیخته و انگلی حاکم بر کشور است.

از این رو چپ سوسیالیستی ایران، نه فقط باید در همبستگی با جنبش جهانی آلتر موندیالیست بلکه در فرموله کردن مطالبات جاری مردم و تدوین و تنظیم برنامه و اهداف استراتژیک، اکوسوسیالیسم رادر مرکز توجه خود قرار دهد که این البته بدون یک بازنگری انتقادی رادیکال به دیدگاه های گذشته و چپ سنتی امکان پذیر نخواهد بود.

بیانیه جمعی از وکلای دادگستری در دفاع از «وکالت مستقل» در ایران

✖ متن نهایی با آخرین امضاها

با تصویب لایحه مورد نظر، کانون وکلا به یکی از سازمان‌های تابعه قوه قضائیه تبدیل خواهد شد و استقلال نهاد دفاع در سیستم حقوقی ایران به تاریخ خواهد پیوست. در نتیجه، وکیلی که تمام مقدرات حرفه‌ای خود را در دستان سازمانی با مشخصات فوق می‌بیند هرگز قادر به دفاع موثر از موکلین خود در برابر تعدیات نظام حاکم و وابستگان آن نخواهد بود و در دادگاه‌های فرمایشی و سیاسی وادار به سکوت و همراهی خواهد شد.

«کانون وکلای دادگستری ایران»، از ابتدای تأسیس تاکنون، فراز و نشیب‌های زیادی را پشت سر گذاشته است. از یک سو، به دست آوردن «استقلال کامل» در سال ۱۳۳۱ که با کوشش‌های وکلا و مدیران وقت کانون و توجه خاص مرحوم دکتر مصدق میسر شد و از سوی دیگر نقش وکلا در دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی و دفاع از حقوق مردم، روزهای روشن و پر افتخاری را برای کانون رقم زده است. اما کانون وکلا، به ویژه از هنگام شکل‌گیری نظام جمهوری اسلامی در ایران، روزهای سیاه و تلخ فراوانی را نیز تجربه کرده است. تصفیه‌ها و پاکسازی‌های دهه‌ی نخست انقلاب که منجر به ابطال پروانه‌ی بسیاری از وکلا با اتهام‌های واهی و ساختگی شد، دستگیری و حبس طولانی برخی از اعضای هیأت مدیره، تعیین سرپرست انتصابی برای کانون وکلا از سوی قوه قضائیه و لغو انتخابات کانون وکلا برای نزدیک به هیجده سال، رد صلاحیت‌های گسترده در انتخابات هیأت مدیره، ایجاد نهاد موازی و وابسته‌ی «مرکز مشاوران قوه قضائیه» موسوم به ماده ۱۸۷، تنها نمونه‌هایی از ستمی است که بر وکلا، نهاد وکالت و حق دفاع در ایران رفته است. با این حال، آنچه موجب مباحثات همیشگی وکلا بوده این است که هیچ یک از این وقایع، نتوانسته است استقلال کانون وکلا را از نظر قانونی سلب نماید و وکلا از این گوهر ارزشمند بیش از شصت سال حراست کرده‌اند. اکنون نهاد قدرت در ایران و در رأس آن قوه قضائیه، که وجود یک

کانون وکلای مستقل را هرگز برنتافته و همواره ایجاد محدودیت و حذف وکلای مستقل را دنبال کرده، تدبیری نو اندیشیده است. «لایحه جامع وکالت رسمی» را که توسط قوه قضائیه تهیه شده و در کمیسیون لوایح دولت در حال بررسی است، شاید بتوان خطرناک‌ترین هجمه به نهاد وکالت در ایران و تیر خلاصی بر پیکر آن دانست. این لایحه، نهاد وکالت در ایران را یک قرن به عقب خواهد برد و با تصویب آن، نه از کانون وکلا نشانی می‌ماند و نه از استقلال آن. بدون نهاد وکالت مستقل، کلیه شهروندان از حق دادرسی عادلانه محروم خواهند شد و یکی از مهم‌ترین ضمانت‌های حفظ حقوق انسانی مردم ایران در مراجع قضایی به طور کامل از بین خواهد رفت.

«لایحه جامع وکالت رسمی» را می‌توان از جهات گوناگون مورد نقد و بررسی قرار داد، ولی مهم‌ترین مواردی که ناقض استقلال وکالت می‌باشد و مورد اعتراض حقوق‌دانان و وکلای ایرانی از جمله امضا کنندگان این نامه قرار گرفته عبارتند از:

• عنوان تاریخی «کانون وکلا» به «سازمان وکلا» تبدیل شده است که خود نشانگر اراده برای فروکاستن جایگاه کانون از یک نهاد مستقل، به یک اداره و سازمان زیر مجموعه حاکمیت است.

• مرجعی غیر مستقل با عنوان «هیأت نظارت» پیش‌بینی شده که اعضای آن منصوب رئیس قوه قضائیه هستند و بر تمام امور حیاتی کانون و وکلا از جمله تعیین صلاحیت اعضای هیأت مدیره و وکلا، صحت انتخابات، تعلیق و ابطال پروانه وکلا و حتی اعضای هیأت مدیره، تعیین هیأت‌های اختیاری و غیره نظارت و حکم‌فرمایی می‌کند (مواد ۲۵ تا ۳۰).

• اختیار کلیه اموال و دارائی‌های کانون وکلا نیز مطابق ماده ۱۲۲ به هیأت مزبور سپرده شده است (ماده ۱۲۲).

• تصمیم‌های هیأت مذکور، در بسیاری از موارد قطعی و در تمام موارد غیرقابل اعتراض در مراجع قضایی و دیوان عدالت اداری است (ماده ۱۲۳).

• پروانه وکالت با امضای رئیس سازمان و رئیس دادگستری استان صادر می‌شود (ماده ۴۲) و مراسم سوگند وکالت نیز جز با حضور رئیس دادگستری - که ضمانت اجرایی برای عدم حضور خود نمی‌بیند - قابل انجام نیست.

• طبق ماده ۴۸ لایحه که یکی از خطرناک‌ترین مواد لایحه محسوب می‌شود، اختیار محرومیت و تعلیق از وکالت به «مراجع ذی‌صلاح» محول شده حال آنکه، در لایحه قانونی استقلال کانون وکلا این موضوع تنها در صلاحیت «دادگاه انتظامی وکلا» قرار دارد. با تصویب این ماده، دادگاه‌های عمومی و انقلاب رأساً قادر به صدور حکم «محرومیت وکلا» از وکالت خواهند بود و هر وکیلی که مطابق میل دستگاه قضایی عمل

نمایند به سادگی در معرض این محرومیت قرار خواهد گرفت.

• در نهایت اینکه، لایحه جدید بدون پیشنهاد، موافقت و اطلاع کانون وکلا تهیه شده و هیچ یک از نظرات کانون در آن لحاظ نشده است. به تعبیری، لباسی است که بدون نظر کانون برای آن دوخته‌اند و قصد دارند کانون را وادار به پوشیدن آن نمایند.

از دیگر سو، این لایحه در تعارض با اسناد بین‌المللی و تعهدات جمهوری اسلامی ایران قرار دارد. مطابق موازین بین‌المللی، نه تنها بر حق افراد برای دسترسی به وکیل و مشاوره حقوقی تأکید شده است، بلکه تصریح شده که این امر باید از طریق وکلای «مستقل» صورت گیرد. اصول اساسی سازمان ملل درباره نقش وکلا (۱۹۹۰) در مقدمه خود به صراحت به لزوم «دسترسی کلیه افراد به خدمات حقوقی وکلای حرفه‌ای مستقل» اشاره می‌کند. ماده ۲۴ اصول مزبور نیز مقرر داشته است: «وکلا حق خواهند داشت که انجمن‌های حرفه‌ای خود مختاری تشکیل داده یا به آنها ملحق شوند که نماینده منافع آنها باشد، کارآموزی و تداوم آموزش آنها را فراهم کند و از حیثیت حرفه‌ای آنها حفاظت کند. نهاد اجرایی این انجمن‌های حرفه‌ای باید توسط اعضای آنها انتخاب شده و وظایف خود را بدون دخالت خارجی انجام دهد.»

به علاوه، مخدوش شدن حق دفاع و عدم دسترسی به وکیل مستقل خود به معنای نقض حق برخورداری از «دادرسی عادلانه» است که در اسناد پرشمار بین‌المللی از جمله در ماده ۱۰ اعلامیه جهانی حقوق بشر و ماده ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی مورد اشاره قرار گرفته است. یکی از بدیهی‌ترین ابزارها و تضمین‌ها در برقراری حق دادرسی عادلانه نیز حق برخورداری از وکیل مدافع است که به یاری متهم برخیزد و کفه ترازو را به نفع متهم تعدیل کند.

با تصویب لایحه مورد نظر، کانون وکلا به یکی از سازمان‌های تابعه قوه قضائیه تبدیل خواهد شد و استقلال نهاد دفاع در سیستم حقوقی ایران به تاریخ خواهد پیوست. در نتیجه، وکیلی که تمام مقدرات حرفه‌ای خود را در دستان سازمانی با مشخصات فوق می‌بیند هرگز قادر به دفاع موثر از موکلین خود در برابر تعدیات نظام حاکم و وابستگان آن نخواهد بود و در دادگاه‌های فرمایشی و سیاسی وادار به سکوت و همراهی خواهد شد. سازمان مزبور نیز نه تنها تمایل و امکان دفاع از اعضای خود را نخواهد داشت، بلکه خود مسئولیت برخورد با وکلایی را خواهد داشت که در مقابل موارد نقض حقوق فردی و انسانی افراد جامعه ایستادگی کرده‌اند.

به این سبب، ما جمعی از وکلای دادگستری اگر چه وضع موجود را برای دسترسی مردم به عدالت ناکافی و ناکارآمد می‌دانیم، اما با توجه به موارد پیش گفته، معتقدیم ساختار و مقررات پیش‌بینی شده در این

لایحه چنان انحصارگرا و به حدی سبب تمرکز قدرت قضایی در یک جانب از ترازوی عدالت خواهد شد، که تمامی معیارهای عدالت قضایی برای تضمین حقوق مردم را به طور کامل مخدوش خواهد نمود. به علاوه، معتقدیم مبنای این لایحه، با هدف سلب استقلال کانون و به بندگی کشیدن وکلا تهیه شده و حذف و اصلاح یک یا چند ماده تغییری در ماهیت ضد حق دفاع و منافی حیثیت وکالت آن نمیدهد. کلیت و ماهیت این لایحه ناقض استقلال نهاد وکالت است و باید به طور کامل لغو گردد.

بر همین مبنا مراتب نگرانی عمیق خود را نسبت به نحوه تدوین، ساختار و سازمان مقرر در این لایحه و مواد پیش‌بینی شده در آن اعلام می‌داریم و نسبت به نقض بنیادین حق دفاع و حق دادرسی عادلانه در ایران اعلام خطر می‌کنیم و معتقدیم،

قوه قضائیه جمهوری اسلامی ایران باید این لایحه را در اسرع وقت مسترد نماید و به موازین بین‌المللی در رابطه با استقلال وکلا و تضمین حق دفاع و برقراری دادرسی عادلانه احترام بگذارد؛

دولت جمهوری اسلامی ایران نیز باید با پایبندی به تعهدات بین‌المللی خود از تأیید و ارسال لایحه به مجلس به جهت تضاد آن با حقوق اساسی ملت خودداری نماید؛

اعضای مجلس شورای اسلامی نیز باید در صورت وصول این لایحه، از تصویب آن خودداری نموده و چنین ننگی را به کارنامه قانونگزاری خود اضافه ننمایند؛

همچنین از مدیران و رؤسای کانون‌های وکلا و اتحادیه کانون‌های وکلا می‌خواهیم با حفظ عزت و جایگاه کانون وکلا، تمام تلاش خود را برای جلوگیری از تصویب این لایحه به کار برند و اعضای خود و افراد جامعه را نسبت به خطرات تصویب این لایحه آگاه سازند؛

از کلیه همکاران خود در ایران و نیز اساتید حقوق و قضات شرافتمند دادگستری می‌خواهیم اهمیت موضوع را به طور جدی مورد توجه قرار داده و از روش‌های قانونی و مدنی مراتب اعتراض و مخالفت خود را نسبت به تصویب احتمالی این لایحه اعلام نمایند؛

از کانون وکلای بین‌المللی، کانون‌های وکلای کشورهای مختلف، تشکل‌های وکلا و کلیه همکاران خود در سراسر جهان می‌خواهیم با استفاده از تمامی ظرفیت‌های موجود تلاش کنند تا همکاران ایرانی شان بتوانند با برخورداری از استقلال و در چارچوب استانداردهای بین‌المللی حرفه وکالت به کار خویش ادامه دهند.

از سازمان ملل و جامعه بین‌المللی حقوق بشر نیز می‌خواهیم، تعهدات بین‌المللی جمهوری اسلامی در پیوند با نقش وکلا، حق دفاع و دادرسی عادلانه را به آن یادآوری نمایند و نسبت به تصویب این لایحه و نقض موازین بین‌المللی به دولت جمهوری اسلامی ایران هشدار دهند.

اسامی امضا کنندگان بیانیه :

محمد اولیایی فرد

مریم بابایی

ملیحه بهبودی

مهناز پراکند

گیتی پورفاضل

رضا توکلی

مهری جعفری

کبری جعفری هرندی

علی اکبر حسین زاده

محمد رضا خوبروی پاک

ملیحه دادخواه

بهنام دارایی زاده

سعید دهقان

علی دهقانی اشک زری

غلامحسین ریسی

تقی سعید امانی

مسعود شفیعی

سارم الدین صادق وزیری

شادی صدر

محمد علی صلح چی

حسین صیادی نژاد

شهرام طاهی

معصومه طهماسبی زاده

افشین عباس پور

وحید احمد فخرالدین

فرخ فروزان کرمانی

مانلی کاتوزیان

مهرانگیز کار

وجیه لاجوردی

امین محمدی راد

هدایت متین دفتری

محمد مصطفایی

افروز مغزی

سوده موسوی

ناصر نوربخش

مهنوش نورعلی شاهی

بادبان ها را باید در کدام جهت برافراشت؟

تقی روزبه



وقتی درسال 88 رژیم مبادرت به تقلب آراء می کرد هرگز بفکرش
خطور نمی کرد که ممکن است روزی با چندقطبی شدن تضادهای درونی اش،
با معضلی بنام رقابت برسرکنترل صندوق ها مواجه شود .
در واقع کانون اصلی جدال درشرایط مشخص کنونی، مهندسی انتخابات
است و این که چه کسی صندوق رأی را کنترل نماید.

خامنه ای وضعیت کشور را درسال ۸۸ به میدانی غبارآلود و زایل
کننده بصیرت تشبیه کرده بود. هم او در نشست اخیرو درونی سه قوه
وضعیت کنونی جمهوری اسلامی را چنین توصیف کرده است: هم چون حرکت
یک تریلی (و یا کامیون) در جاده ای یخ بندان ، مه آلود و
طوفانی که نه می تواند ترمزبکند و نه سبقت بگیرد!

این سخنان درحالی مطرح گردید که خود وی پیشاپیش با عملیاتی کردن
سناریوی مهندسی انتخابات توسط سپاه و اعلام "انتخابات آزاد" به
مثابه رمزفتنه جدید، و گردن کلفت خواندن رفسنجانی از زبان جنتی
در نماجمعه تهران به عنوان کسی که در فتنه ۸۸ مستحق اعدام بود، و
فعال کردن تیم کاندیداتوری موسوم به دو باضافه یک ریاست جمهوری،
مشغول سبقت گرفتن از سایررقبا بود و اولین کسی بود که پیشاپیش
سخن خویش را نقض کرده بود. باین ترتیب توصیف وی در نشست درونی
سران را باید این گونه فهمید که او به دیگران اخطارمی دهد که
کناریکشند و راه را برای حرکت تریلی بی ترمزی که او رانندگی اش
را برعهده دارد بازکنند! نگاهی به هدایت این ماشین درچند سال
گذشته نشان می دهد که حرکت در منطقه کور توسط این سکاندارتریلی
نظام کم اتفاق نیفتاده است. از جمله مهم ترین این گونه موارد را

می توان در قبال روند محاصره اقتصادی و تنیده شدن گام به گام تارها بردست و پای نظام از یکسو و مردم ایران ازسوی دیگر مشاهده کرد. در حالی که دولت آمریکا سپاه را در لیست سپاه قراردادده بود و بدنبال شواهد و قرائنی بود که با نشان دادن چنگ اندازی سپاه درکل اقتصاد و سیاست کشور ، نظرمساعد متحدین اروپائی و ژاپن ... را به تحریم اقتصادی ایران و بطور مشخص پیرامون نفت و مناسبات بانکی و حمل و نقل در لیست سپاه جلب کند، رژیم ایران از خامنه ای تا رئیس جمهور و سایر دولتمردان، از هیچ تلاش زبانی و عملی برای فراهم آوردن دستاویزهای لازم برای پیشبرد آسان تراجماع حول تحریم اقتصادی و تنیدن آسانتر تارها دریغ نکردند. به عنوان مثال گزینش یکی از فرماندهان سرشناس سپاه به منصب وزارت نفت فقط یکی از آن ها بود. انتصابی که سخن گوی روابط عمومی سپاه اعلام کرد ان شاء الله بار دیگر مردم ایران، طعم شیرین و با برکت پیوستن فرماندهان فداکار و ایثارگر خود به مجموعه مدیریتی کشور را خواهند چشید! البته پیش گوئی ایشان و ابعاد فعالیت و خدمات غیرمتعارف و قربت الی الله سپاه درست از آب در آمده و مردم مدت هاست که این برکات را با پوست و گوشت خود لمس می کنند! اکنون نیز سپرده شدن رسمی مهندسی انتخابات به سپاه ادامه همان نوع خدمات بی غل و غش و غیرمتعارف سپاهیان است. عنوان برازنده "برادران قاچاقچی خودمان" توسط احمدی نژاد احتمالا بیادماندنی ترین جمله قصار وی خواهد بود.

سبقت در جاده لغزنده!

باوجود هشدارهای خامنه ای به رقبا که لال شوید، کورشوید و کناربکشید، تا تریلی وی بتواند با سهولت بیشتری سبقت بگیرد، اما ظاهرا گوش شنوایی پیدا نمی کند. او می گوید بردن اختلافات به میان مردم و تحریک احساسات آن ها خیانت به نظام و کشوراست، اما گویا دیوارها مخاطب وی هستند. چنان که از احمدی نژاد و عسکراولادی تا رفسنجانی همه برطبل سهم خواهی از قدرت می کوبند. اما آن چه که در این میان مهم است، دهن کجی احمدی نژاد به این فرامین رهبری است. چنان که او نه فقط ماشین خود را برای عبورتریلی رهبری کنار نمی کشد، بلکه بر فشارگاز هم می افزاید. افشاگری وی علیه رؤسای دو قوه و برادران لاریجانی، و حمله حامیان او برای بهم زدن سخنرانی رئیس مجلس در قم و مهم تراز آن مفاد سخنرانی وی در جشن سالگرد ۲۲ بهمن- مهم ترین مراسم رسمی سالانه رژیم- ازجمله موارد بارز آن است. در آن مراسم او بار دیگر برعزم خود مبنی برمقابله با مهندسی انتخابات و شرکت سلیق گوناگون در آن تأکید کرد. هم چنین به موضوع داغ مذاکره با آمریکا و آمادگی خویش برای گفتگو، علیرغم آن که از

اختیارات ویژه رهبری شمرده می شود، پرداخت و سخنانش را با تکرار چندباره شعارزنده باد بهار پایان داد (شعاری که رقبا و مخالفین اش آن را اسم رمز فتنه جدید خوانده اند). او به نواختن این نت نا هم خوان با آهنگ خامنه ای ادامه داده و مدعی است که تا پایان آخرین ساعات مسئولیت قانونی اش به آن ادامه خواهد داد و حتی مدعی است که تاپای جان ناقابلش در خدمت به مردم و اسلام ایستاده است!.

اگر این خط و نشان کشیدن ها را در کنار ژست ها و شعارهای پوپولیستی و باصطلاح مستضعف پناهی او، چون چند برابر کردن پول یارانه ها اگر که رقبا بگذارند، یارانه عیدانه، گذاشتن جنگل ها در اختیار گله داران و کشاورزان و استخدام صدها هزار نفر در ماه های پایانی عمر دولت و صدور فرمان اجرای آن - که البته توسط مجلس رد شده است- و در خواست ابطال انتخابات مهندسی شده نظام پزشکی و نظایر آن قرار دهیم، آن گاه ابعاد معضلی به نام دولت احمدی نژاد برای خامنه ای و یا رقبایش در قوای دیگر روشن تر خواهد شد. افشاگری او علیه سران دوقوه و بویژه بهم زدن مراسم سخنرانی علی لاریجانی در قم و پرتاب مهر و تسبیح و نعلین توسط کفن پوشانی که احتمالاً در همکاری با حامیان مصباح یزدی صورت گرفت، مراجع و روحانیت قم را بشدت برافروخته ساخت. بطوری که ضمن دادن هشدار به مقامات نظام خواستار برخورد قاطع با دست اندرکاران این رویداد و معرفی و دستگیری و محکوم ساختن برپاکنندگان این غائله شدند. تحت چنین شرایطی بود که خامنه ای پس از تقریباً دو هفته سکوت به میدان آمد و با غیرقانونی و غیرشرعی و غیراخلاقی عنوان کردن اقدام احمدی نژاد در مجلس و البته به همراه انتقاد نرم تر به استیضاح وزیرکار و دفاع اندکی تند رئیس مجلس از خود، در واقع با تغییر سیاست رسمی تاکنونی اش در قبال دولت، آشکارا لب به انتقاد و مذمت آن گشود و تلاش کرد که اوضاع را تحت کنترل خود بگیرد. او اعلام داشت که فعلاً به نصیحت بسنده می کند. اما این عبارت درعین حال نشان دهنده آن است که احتمال برخوردهای شدید تر و چه بسا از نوع سخت افزاری هم منتفی نیست. آن چه که در روند تحولات دیده می شود و در صورت تداوم آن، بنظر می رسد که احتمال آن چه که فرود آرام هواپیمای احمدی نژاد بر باند فرودگاه نامیده می شود و خامنه ای تاکنون بارها بر پایان طبیعی و بدون تنش دوران ریاست جمهوری تأکید کرده است، و حتی در بسیاری موارد با مداخله خود مانع تهاجم رقبای احمدی نژاد به او و از جمله استیضاح و هموار کردن مسیر برکناریش شده است، هر روز ضعیف تر می شود. روندی که موقعیت شخص خامنه ای را نیز به عنوان حامی سرسخت وی و سهمیم در کارنامه احمدی نژاد و حتی مسئول اصلی وضعیت بوجود آمده، سخت آسیب پذیر می کند.

انگیزه های احمدی نژاد از مقابله جوئی و تشدید منازعات را در ماه های پایانی باید قبل از همه در میراث شومی دید که از او بجای گذاشته می شود و می توان از آن به عنوان ویرانه و سرزمین سوخته نام برد: کشوری در محاصره سنگین و همه جانبه اقتصادی و تحت شدیدترین فشارهای جهانی، افت تولید و سرمایه گذاری به همراه یک نقدینگی عظیم سرگردان و بورس باز، اقتصادی وارداتی و نیمه ورشکسته و وابسته به نفتی که تولید و صدورش با راه بندان مواجه شده است، و با رشدی نزدیک به صفر درصد و با تورمی سهمگین و شتابان که رتبه کشور را در انتهای لیست کشورهای منطقه (۲۸) و جهان (رتبه ششم از دارندگان بیشترین تورم) رسانده است، پول ملی سخت بی ارزش شده و با تکانی در بازار دستخوش تب و لرزمی شود. فساد بیداد می کند. بیکاری و فلاکت و شکاف طبقاتی و ناهنجاری های اجتماعی هم چون طاعونی در حال گسترش است. ابعاد شکست و ناکامی علیرغم درآمدهای نجومی و بی سابقه نفتی در طی سال های اخیر آن چنان عظیم است که هیچ کس حاضر نیست مسئولیت آن را برعهده بگیرد. فرافکنی و انداختن بار سنگین آن بردوش یکدیگر سکه رایج سیاست امروز ایران است. ایجاد گردو خاک و فضای کاذب و تیره برای پوشاندن این گندکاری ها و شکست ها و ناکامی ها، و مقابله با شکستن همه کاسه و کوزه ها برسرو صورت خود و اطرافیانش بخصوص پس از پایان ریاست جمهوری، نیازمند داشتن جاپائی در ساختار قدرت است. علاوه بر استفاده از امکانات قوه مجریه برای چنین هدفی، برگ برنده دیگر او پرونده هائی است که علیه رقبای خویش در چننه دارد (زمانی او از صدها هزار سند سخن گفته بود). ناگفته نماند که مدت ها است که باندهای قدرت مشغول جمع آوری و پرونده سازی علیه یکدیگر در عرصه های گوناگون و از جمله فساد مالی و شخصی و ... هستند. اگر احمدی نژاد برادر لاریجانی ها را به دام می اندازد، در سوی مقابل علی لاریجانی هم، همانطور که خود نیز گفته است، نشست هائی با برادر احمدی نژاد به عمل آورده و این قصه جمع آوری اسناد و پرونده سازی علیه همدیگر در کل دستگاه حکومت اسلامی سردرازی دارد.

نزاع اصلی برسرکنترل صندوق های رأی است

وقتی در سال ۸۸ رژیم مبادرت به تقلب آراء می کرد هرگز بفکرش خطور نمی کرد که ممکن است روزی با چندقطبی شدن تضادهای درونی اش، با معضلی بنام رقابت برسرکنترل صندوق ها مواجه شود . در واقع کانون اصلی جدال در شرایط مشخص کنونی، مهندسی انتخابات است و این که چه کسی صندوق رأی را کنترل نماید. چنان که علی اکبرولایتی که از کاندیدهای نزدیک به رهبری است و در طراحی نقشه

های بارگاه ولایت فقیه مشارکت فعال دارد و از پیش برندگان سودهای خامنه ای است، طی سخنانی در قم ابراز داشته است: اگر اصول گرایان پیروز انتخابات نباشند، آنهم در همان دور اول، مصیبت خواهیم داشت. منحرفین و فتنه گران در انتخابات آینده جایی نخواهند داشت. چنان که بروشنی دیده می شود نقشه راه و محدوده شرکت کنندگان توسط بارگاه رهبری به دقت ترسیم شده است و او در این سخنان بطور تلویحی خواهان متحد شدن همه اصول گرایان در زیرخیمه ولی فقیه و کاندیدای مورد نظر وی است. از همین رو کنترل صندوق برای جلوگیری از مصیبت در پیشبرد این نقشه اهمیت کلیدی دارد. گرچه مجلس مصوبه ای را برای بیرون آوردن نسبی انحصار شمارش و کنترل آراء از دست دولت و وزارت کشور تصویب کرده است، اما خود آن ها هم می دانند که دولت هیچگاه این گونه مصوبات را جدی نگرفته است و احمدی نژاد هم بارها به تلویح و یا به صراحت خاطرنشان ساخته است که کنترل قانونی صندوق به عهده وی است و آن را بدست کسی نخواهد سپرد. امری که بیرون کشیدن آن از چنگ دولت-چه از طریق باج دهی و یا چه بسا انجام شبه کودتائی علیه دولت و... بی تردید یکی از پرده های مهم و مهیج سناریوی تنظیم شده "انتخاباتی" در بارولایت خواهد بود.

نگرانی عمده دیگر رژیم سرریز شدن بحران ها به متن جامعه انباشته از نارضایتی، هم چون برخورد چاشنی با بشکه باروت، است. و این در شرایطی است که یکی از مهم ترین انگیزه رقبا در کشاندن دعواها به متن جامعه، یارگیری و بهره گیری از پایگاه اجتماعی رقبائی چون اصلاح طلبان و خاتمی و سبزه ها و یا حامیان رفسنجانی و نظایر آن هست که احتمالاً خود قادر به کاندید شدن و شرکت مستقیم در انتخابات نخواهند بود. مثلاً هدف اصلی انتقادات و اظهارات نافذ و خلاف مواضع رسمی حاکمیت توسط عسکراولادی که از باصطلاح استوانه های اصول گرایان محسوب می شود، مبنی بر این که موسوی و کروبی را فتنه گر نمی شناسد و... جز جذب پایگاه حمایتی آن ها در انتخابات و خنثی کردن تاکتیک مشابه حریفی چون احمدی نژاد و... در استفاده از آن نیست. البته خامنه ای بدلیل داشتن جایگاه ممتاز در ساخت قدرت و در میان باندهای قدرت و بی نیازی اش به صندوق رأی، سخت مخالف کشاندن منازعات بالائی ها به میان مردم است که بزعم وی موجب سوء استفاده دشمنان نظام می گردد. اما نگرانی اصلی وی چیزی جز اصابت جرقه به خرمن و شعله ور شدن آتش نهفته در زیرخاکسترنیست (گرچه نباید از نظر دور داشت که شرایط کنونی عیناً مشابه ۸۸ نیست و گسترش شعله ها از بالا به میان مردم نیازمند بسترها و کانال ها و سازوکارهای دیگری است). از همین رو تمامی هم و غم واهتمام رژیم در درجه اول

صرف ایجاد دیوارحائل و ممانعت ازگشوده شده هرگونه رخنه ای دراین دیوار بین بالائی ها و منازعات اشان و مردم است. و دراین رابطه است که ازهم اکنون با اعلام نوعی حالت فوق العاده، رصد کردن اوضاع و مقابله با هرگونه تحرک و اقدامی که از آن بوی باصطلاح فتنه برخیزد در کنارمهندسی انتخابات به عنوان مهم ترین وظیفه سپاه و بسیج و نیروهای انتظامی و سایر دستگاه های ریز ودرشت ماشین سرکوب است. حمله به روزنامه نگاران و جرم اعلام کردن هرگونه تبلیغ تحریم و تشویق به عدم شرکت در انتخابات و لینک دادن و نحوه کنترل شده منازعات و یا مناظره کاندیدها و داغ نکردن بیش از حد تنورانتخابات و تشدید فضای سرکوب و اعدام و فشاربه زندانیان و فعالین و دهها موارد مشابه، همگی با هدف ایجاد دیوارقطر بین بازیگران صحنه برگزیده و "تماشاچیان" آن سوی دیوار است. با این همه برگزاری همین انتخابات نمایشی هم برای رژیم که در لبه گور و چنبره بحران های چندوجهی و همزمان و گره خورده باهمدیگر قرارگرفته است، به یک امر دشوار و دارای ریسک تبدیل شده و آرامش وی را مختل کرده است. وخامت اوضاع درحدی است که عملا بدلیل شدت تنش های داخلی و گسیخته شدن هم آهنگی درونی ارگان های رژیم و بی افقی، عملا گردش عادی امور رژیم و روند بازتولید اقتدارآن دچاروقفه و گسست و فلجی بویژه در سطح برنامه ریزهای کلان و درازمدت شده است. حتی بودجه های یک ساله نیزافاقه نمی دهد و تنخواه های چندماه تبدیل شده تاچه برسد به برنامه های ۵ ساله و بلندمدت تر. اغراق نخواهد بود اگر بگوئیم که مدتهاست جز روزمرگی و رفع و رجوع کارهای عاجل و جاری و البته به استثنای عرصه های سرکوب و اختناق که با تمامی ظرفیت بکاراست، کارمهمی در عرصه تولید و برنامه ریزی صورت نمی گیرد.

چند قطبی شدن تضادها

گرچه در وضعیت کنونی شاهد چند سره و یاچند قطبی شدن تضادهای درونی حاکمیت از یکسو و بی خاصیت شدن نقش فصل الخطابی ولی فقیه به عنوان سکانداراصلی و هم آهنگ کننده مفصل های نظام ازسوی دیگر هستیم. امری که تداوم آن می تواند کنترل اوضاع را از چنگ رژیم خارج کند. با این همه محتمل است، سیرتشدید بحران و رویدادها این وضعیت چند قطبی و واگرائی را ولو موقتا به سمت نوعی همگرائی در جهت دو قطبی کردن پیرامون انتخابات جهت دهد. تقریبا تمامی باندها و جریانات عمده چه اصول گرایان سنتی و چه رفسنجانی و چه اصلاح طلبان و... در مقابله با احمدی نژاد و آماج قرار دادن آن هم نظرنند و در این میان تاکنون این رهبرجمهوری اسلامی بوده است که برای حفظ

موازنه قوا و موقعیت آسیب پذیرش بدلیل عملکرد دولتِ برکشیده و تحت حمایتش، مانع دو قطبی شدن اوضاع بر محور فوق بوده است. اما شتاب رویدادهای اخیر و رفتارهای غیرقابل کنترل احمدی نژاد ظاهراً خامنه ای را مجاب ساخته است که تغییراتی در این رویکرد خود بدهد و همین مسأله زمینه را برای شکل گیری دو قطبی فوق و نوعی همسوئی و ائتلاف ضمنی بین رقبای گوناگون احمدی نژاد با همراهی نسبی خامنه ای و البته تحت رهبری وی فراهم ساخته است. البته هنوز از قطعیت چنین چرخشی نمی توان سخن گفت ولی نشانه ها و قرائنی تازه و دال بر آن بر آن وجود دارد. سوای موضوع گیری اخیرخامنه ای که مبین فاصله گیری اش از مواضع تاکنونی اش می باشد، دیدار اخیر وی با سه تن از اصلاح طلبان شناخته شده نیز حاکی از همین واقعیت است. گرچه اصلاح طلبان از خاتمی تا عبدالله نوری، و مجیدانصار و لاری یعنی دوتن از دیدارکنندگان با خانه ای، مدتهاست که دلنگران ذوب و نابود شدن نظام هستند و با دور زدن محترمانه موسوی و کروبی، می کوشند که امکان شرکت در انتخابات و ساختاردر قدرت را ولو به طورحاشیه ای پیدا کنند. و برای تعبیرچنین رؤیائی سخت درانتظار رؤیت سیگنال و کورسوی چراغ سبزی از آنسو هستند. بی تردید اشارتی از آن سو کافی است تا اینان با سربدوند. سخنان اخیرعبدالله نوری بخوبی بازتاب دهنده حسرت این نوع کنش گری ولو درحاشیه متن قدرت قرارگرفتن است. رفسنجانی هم تمام نیروی خود را برای لابی گری در بالا و گشودن رهی به دل خامنه ای بکارگرفته است و مدعی است که راهی به جزاین وجود ندارد. در این میان خامنه ای که در مقابل پیچ خطرناکی آن هم درجاده ای سخت لغزنده قرارگرفته است و با تریلی بدون ترمز و ناتوان از سبقت گرفتن، شاید بی میل نباشد ولو بطورتاکتیکی هم شده در چنین شرایط خطیری که نظام در چنبره فشارهای جهانی، بحران همه جانبه اقتصادی، جامعه انباشته از نفرت و نارضایتی عمومی و مهم تر از همه با کسی که از درون- از درون قلعه قدرت- به دروازه خودی گل می زند قرارگرفته ، چشمکی به این حسرت خوردگان ایستاده در پشت درب قدرت بزند. او با کسی مواجه است که در وسط معرکه ای چنین هولناک و دردمه پایانی مأموریتش رقص شتری اش گرفته است، و چه بسا با تمهیدات و تهدیدات معمولی نتواند او را به کنارنهادن رقص شتری و فرود آرام ترغیب کند، و نیاز به جراحی باشد. شاید، شاید او بی میل نباشد که در عبور از چنین گردنه پرپیچ و خم، چشمکی به این تشنگان قدرت بزند و پس از طی کردن این گردنه آن ها را هم چنان تشنه و گرسنه نگهدارد.

آری! جاده یخبندان است و هواطوفانی و مه آلود! راننده کامیون نه

دید دارد و نه ترمز و نه قدرت سقبت گرفتن! و اصلاح طلبان (رانده شده از قدرت و وابسته به آن) در وانفسای این پیچ خطرناک و نفس گیر، بفکر نجات نظام و تقویت موقعیت ولی فقیه افتاده اند، تا مگر به این تریلی جهت عبور از این گردنه خطرناک و رسیدن به نقطه ای امیدبخش یاری رسانند. و این همه در شرایطی صورت می گیرد که سکاندار نظام حتی آماده انداختن طعمه ای دندانگیر به سمت آنان نیست! و باین سان است که آن ها می کوشند در فضای غبارآلود به جای نشانه گرفتن قلب نظام، ولی فقیه، و کلیت آن، نقطه دیگری را به مثابه آماج کاذب در برابر مردم قرار دهند!

در چنین وضعیتی خطوط اصلی تاکتیک اپوزیسیون رادیکال نیز قاعدتا نباید دچار ابهام و سر درگمی باشد:

الف- آماج قراردادن کلیت نظام و در رأس آن دستگاه ولایت فقیه به مثابه قلب تپنده نظام. بستن راه فرا افکنی، و سرشکن کردن همه شکست ها و تباهی ها بردوش همه جناح های رژیم و افشاء رویکرد آن هائی که در عبور از این گردنه نفس گیر، به فکر نجات نظام و سکاندار آن افتاده اند.

ب- تلاش برای یک تحریم همه جانبه و فعال برای به نمایش گذاشتن ابعاد انزوای رژیم پوشالی و هم چون عاملی نیرومند در خدمت تشدید تضادهای درونی رژیم، تقویت مسیر مستقل جنبش و سرنگونی حکومت اسلامی.

ج- در ادامه و تعمیق جنبش اعتراضی و ساختارشکن سال ۸۸، تمرکز بر پیوند مطالبات سیاسی و معیشتی- اقتصادی و گره خوردن جنبش های گوناگون اجتماعی و طبقاتی با یکدیگر برای شکل دادن به صفی متکثر، گسترده و مستقل از جناح های حکومتی و دیگر اقشار بورژوازی و حامیان جهانی آن ها، و برپایه مطالبات فرارونده و تعمیق یا بنده جنبش ضد استبدادی- مطالباتی

کسی چه می داند! چه بسا خیزش احتمالی موج های بلند بحران، متراف با تکانه ها و شروع فصل نبردهای بزرگ باشد و یا دستکم زمینه های عروج چنین امواجی را برای مراحل بعدی فراهم کند. بادبان ها را باید با در نظر گرفتن این احتمال و سمت و سوی طوفان بر افراشت.

افزایش خروج جوانان از ایران نشانه ناامیدی آنان از تغییر در کشور است

گفتگوی بیژن برهمندی با مهرداد درویش پور - رادیو بین المللی  فرانسه

تب فرار از کشور که نسل جوان ایرانی را فرا گرفته است، با توجه به فرایندی که جامعه امروز ایران با آن روبروست، تقویت می شود و موج مهاجرت به هیچ وجه کاهش پیدا نخواهد کرد.

آمار ثبت نام دانشجویان ایرانی در دانشگاههای مختلف جهان نشان از افزایش بی سابقه خروج جوانان از کشور بقصد ادامه تحصیل دارد. گفته می شود هم اکنون چهارده هزار دانشجوی ایرانی تنها در کشور مالزی تحصیل می کنند. در آمریکا رقم افزایش ثبت نام دانشجویان ایرانی تنها در یکسال به نزدیک بیست در صد رسیده است.

با توجه به جوان بودن نسبی جمعیت ایران و محدودیت ظرفیت پذیرش دانشگاههای کشور، شاید بخشی از این رویکرد جوانان به دانشگاههای خارجی قابل فهم باشد. اما گسترش روز افزون این موج مهاجرت بسوی خارج از کشور بطور قطع معنای جامعه شناسانه دارد. چرا که علاوه بر گسترش حضور جوانان در دانشگاههای خارجی، باید به پدیده مشابه دیگری که فرار مغزها نام دارد اشاره کرد که به بخش های تحصیلکرده ایرانیان مربوط می شود که در سالهای اخیر بدلائل مختلف ایران را بقصد زندگی در کشورهای مختلف جهان ترک کرده اند. این پدیده آنچنان رواج داشته است که در چند سال گذشته صندوق بین المللی پول، ایران را از نظر مهاجرت نخبگان در رتبه نخست ارزیابی کرد. در گفتگویی با مهرداد درویش پور جامعه شناس مقیم سوئد، او درباره

این پدیده رو به گسترش در میان جوانان ایرانی معتقد است که نسل جوان ایرانی در درون کشور اساساً با یک نوع بی افقی کامل نسبت به آینده روبروست. سخت گیری های گوناگون اجتماعی - تحصیلی - سیاسی ، محدودیت های شغلی ، تحریم های اقتصادی، ناهنجاری های اخلاقی و سرکوب خواهش ها و آرزوهای نسل جوان و نیز تمایل این نسل به مدرنیته ، به دموکراسی و به استاندارد بالای زندگی در غرب ، همه این ها انگیزه هائی است که آنان را به سمت تحصیل و تلاش برای یک زندگی بهتر در خارج از مرز های کشور سوق می دهد.

مهرداد درویش پور معتقد است که برغم تبعیض نژادی موجود در غرب، برغم برخی ناهنجاری ها ، بیگانگی ها و بیگانه ستیزی هائی که در کشورهای غربی وجود دارد ، با این همه جوانان ایرانی احساس تعلق خاطر بیشتری نسبت به جامعه مدرن و پیشرفته غرب دارند و فکر می کنند که مهاجرت به غرب نوعی گریز به سمت آزادی است.

درویش پور پیش بینی می کند که تب فرار از کشور که نسل جوان ایرانی را فرا گرفته است، با توجه به فرایندی که جامعه امروز ایران با آن روبروست ، تقویت می شود و موج مهاجرت به هیچ وجه کاهش پیدا نخواهد کرد. به این گفتگو گوش کنید.

[گفتگو](#)

پیادی از نماد شعر و اخلاق در سیاست، امیر هوشنگ کشاورز صدر



مهرداد درویش پور

او یکی از محبوب ترین چهره های نهضت ملی بود که با ناسیونالیسم تند، فاصله داشت و روابطش با نیروهای چپ دمکرات بسیار حسنه بود. شخصیتی عمیقاً سکولار و لائیک که با دین باوران عرفی نیز روابطی بس نزدیک داشت.

روز یکشنبه ۲۴ فوریه مراسم بزرگداشت هوشنگ کشاورز صدر با حضور جمع قابل توجهی از کوشندگان سیاسی، فرهنگی و

اجتماعی شهر استکهلم برگزار شد. در این مراسم که علیرضا مجلل آنرا گرداننده گی می کرد، منوچهر تقوی بیات، علی شاهنده، ناصر رحیم خانی، مهرداد درویش پور درباره هوشنگ کشاورز صدر سخنرانی کردند. همچنین پری عیسی زاده با خواندن ترانه، افشین خانف با نواختن پیانو، و محمد خالدیان با نواختن عود و زهرا باقری شاد با خواندن شعر به هنرنمایی پرداختند. نوشته زیر متن سخنرانی نگارنده در این مراسم است.

سیاست از عمیق ترین ناسازه های بشری با عناصر و پیامدهای بس متضاد است. روزمره ترین حوزه ای که گاه ردپای پیامدهای دراز مدتش در سده ها نقش می بندد. اصلی ترین حوزه نبرد قدرت در میان انسان ها که گاه به نام خدا و گاه به نام انسان، تاریخ بشر را رقم زده است. پدیده دوران ساز که هم شیفتگی و هم وحشت آفریده است. گاه سخت شورانگیز و نوید بخش و گاه یکسره کسل کننده و تکرار مکررات. زمانی بیانگر اراده فرهیختگان و روشنفکران جامعه و زمانی بیانگر پوپولیسمی و اتحاد با اوباشانی است که انزجار از روشنفکران و فرهیختگان شالوده آن است. سیاست نماد اراده جمعی سازمان یافته ای است که گاه معطوف به چالش و گاه معطوف به حفظ قدرت است. زمانی در رویا پردازی به شعری می ماند که حکایت از آرمان ها و آرزوهای دوردست بشر دارد که اراده کرده است ناممکن ها را ممکن سازد و گاه همچون "هنر ممکن ها" با دفن آرزوهای دوردست خودنمایی می کند. چه بسا سیاست ورزانی که در دفاع از پرنسپ های سیاسی، جان ها و زندگی ها فدا کرده اند و چه بسا آنان که نماد بی آرم ترین بی اخلاقی ها شده اند و از سیاست چهره ای ساخته اند که به گفته عوام "پدر و مادر" نمی شناسد. سازندگی و ویرانگری، حق طلبی و حق کشی، دوستی و دشمنی، همگرایی و رقابت، همدلی و بیرحمی، از خود گذشتگی و حذف و نابودی، مسالمت جویی و خشونت، آرمانگرایی و مصلحت گرایی، رهایی بخشی و سلطه گری، عشق و نفرت، اشک و شادی و بالاخره بدل شدن به قهرمان و قربانی، از جمله ویژه گی ها و پیامدهای جهان سیاست اند که گاه یکی بر دیگری چیرگی می یابند.

در ایران انبوه نخبگان و کوشندگان سیاسی آن، قربانی خشونت و بی مهری اقتدارهای موروثی، دینی، ایدئولوژیک و فرهنگ استبدادی شده اند. شوربختانه اما نه تنها حکومت ها، بلکه گاه مردم و خود نخبگان سیاسی در تبدیل حجم بزرگی از کنش گری سیاسی به حوزه خشونت ورزی و قربانی کردن نخبگان سیاسی نقش تعیین کننده داشته اند.

در چنین بستری از جایگاه سیاست در ایران، همرایی عمومی در داوری مثبت از یک شخصیتی سیاسی اگر نه غیر ممکن، دست کم دشوار می آید. مصدق شاید از نادر مواردی است که در دوران حیات خود نیز از سوی

برخی مورد بی مهری قرار گرفت و تنها پس از کودتا علیه او بود که قدر و جایگاهش بیش از پیش دانسته شد.

امیر هوشنگ کشاورز صدر یکی از نادر نخبگان سیاسی است که در طول زندگی اش از این بخت برخوردار بوده که مورد احترام همگان قرار گیرد. او شریف ترین شخصیت سیاسی است که در طول زندگی ام افتخار آشنایی و دوستی با او را یافته ام. نمونه رشک انگیزی از به قول اخوان ثالث، انسان "با جنب"، با عزت نفس، مثبت، انرژی زا، عاری از حسادت و بغض، پایبند به پرنسیب و تعهد سیاسی، گشاده رو و پر وقار بود. هوشنگ همزمان که مدارجو و اهل تفاهم و وحدت آفرینی بود، در دفاع از کرامت انسانی نیز آشتی ناپذیر بود. او یکی از محبوب ترین چهره های نهضت ملی بود که با ناسیونالیسم تند، فاصله داشت و روابطش با نیروهای چپ دمکرات بسیار حسنه بود. شخصیتی عمیقا سکولار و لائیک که با دین باوران عرفی نیز روابطی بس نزدیک داشت.

او نظریه پرداز سیاسی نبود و آثار کتبی باقی مانده از او بیشتر جنبه جامعه شناسانه، پژوهشی و علمی دارند. این اما تنها نشانگر دیگر توانایی های اوست که نفوذش را در جامعه سیاسی این چنین فراگیر ساخته است. شاملو در نامه ای هوشنگ را "مصدق کامل و بی کم و کاست مفهوم انسان" می خواند و از او به خاطر این که فقط هست و با وجودش "جهان را برای ما زیبا و زندگی را پر از معنا و اعتماد" می سازد تشکر می کند. هوشنگ در فتح قلب هایی که به سادگی کسی را در حوزه سیاست نمی ستایند چیره دست بود.

اکنون که هوشنگ درگذشته است، تجلیل و تحلیل شخصیت و میراثش هر چه بیشتر ما را با گوشه های پربارتری از زندگی او آشنا خواهد ساخت. به ویژه آرزومندم همسر گرامی شان خانم زریون و فرزندانش مازیار و بهاره نیز در مراسم یادبود هوشنگ در پاریس - که گویا قرار است ۱۰ مارس برگزار شود - دستداران هوشنگ را با گوشه های بیشتری از زندگی شخصی او آشنا سازند. در گفتگوی تلفنی با خانم زریون به قصد ادای همدردی و خیردادن از برگزاری مراسم بزرگداشت هوشنگ در استکهلم، فروتنانه گفت که ابعاد گسترده همدردی و تجلیل از هوشنگ بیش از همه نشانگر آن است که او بیشتر به دوستان و یاران و مردمش تعلق داشت. با این همه از خود می پرسم به جز دکتر حمید اکبری و شاید تنی چند، آیا من و یاران نزدیک تر هوشنگ در هنگام حیاتش، در قدردانی از زحمات او در پیکار برای آزادی، گام های در خوری بر داشته ایم؟ به باور من قدرشناسی از این گونه شخصیت های سیاسی - فرهنگی و حقوق بشری، در هنگام حیات شان بس زیباتر و در نهادینه کردن امر قدردانی که بخشی از فرهنگ دمکراسی است، نقش مهمی دارد. با هوشنگ کشاورز صدر نخستین بار در جریان جنبش دانشجویی ۱۸ تیر

۱۳۷۸ از نزدیک آشنا شدم و در پی آن دوستی مان بالا گرفت. شاید بازتاب تظاهرات گسترده ایرانیان در سوئد در همبستگی با دانشجویان بود که هوشنگ را برآن داشت تا با من که دستی در این فعالیت ها داشتم تماس بگیرد. او از فعالیت های خود در جنبش دانشجویی در دوران جوانی و هم حرفه بودنش با من سخن گفت. فروتنانه خواست که با کمک یکدیگر و دیگر دوستان در پاریس و دیگر کشورها، کارزار حمایت از ۱۸ تیر را بین المللی کنیم. فروتنی این مرد که نزدیک به سه دهه از من بزرگتر، با تجربه تر و در نزد نخبگان سیاسی بس معتبرتر بود، به راستی برایم شگفت انگیز آمد. همکاری با هوشنگ در حمایت از جنبش دانشجویی ۱۸ تیر و بعد از آن مرا با نوع دیگری از کار سیاسی آشنا ساخت که پیش تر با آن بیگانه بودم و او در آن پیر دهر بود.

در سال ۲۰۰۱ و در جریان کنفرانس "تجربه مصدق و نقش آن در آینده ایران" در شیکاگو که به همت او و دکتر حمید اکبری سازمان یافت، وقتی دوباره یکدیگر را دیدیم، دریافتم که نفوذ سیاسی هوشنگ بسیار بیش از آن بود که می پنداشتم.

هوشنگ بیش از هر کس دیگر در جلب مشارکت من در همراهی برای شکل بخشیدن به جمهوری خواهان دمکرات و لائیک ایران و ایستادگی در آن سنگر نقش ایفا کرد. زمانی که در پی سمینار "مردمسالاری و جمهوری لائیک" در پاریس در ۲۰۰۳، انتقادهای و تردیدهایی را نسبت به رد پای فضای ذهنی حاکم بر جامعه تبعیدی و عادت های سکتاریستی حاکم بر ما را با او در میان گذاشتم، مرا به بردباری دعوت کرد. اشاره کرد که بسیاری از روشنفکرانی که پیشینه چپ دارند، تجربه فعالیت جبهه ای را نداشته اند، اما راهی جز نزدیکی ملی گرایان، چپ های دمکرات و دین باوران عرفی وجود ندارد. پیش از شرکت در گردهمایی سراسری سال ۲۰۰۴ در پاریس، در تماس های تلفنی مان، از فضای پاکیزه تر پاریس نسبت به برلین که مرکز تجمع های گوناگون جمهوری خواهی بود سخن گفت و هشدار دارد، دودلی و تردیدهایی تامل برانگیز من و یا هر کس دیگر هرگز نباید به شلختگی در سیاست بیانجامند. در جریان گردهمایی پاریس و پس از آن نیز هوشنگ کم حوصله گی های ما را در سیاست ورزی با بردباری های خود خنثی می کرد و هر جا که تنش شعله ور می گشت، آب روی آتش می پاشید و خوشبینی را راه گشای سیاست می خواند.

هوشنگ شتاب زدگی در سیاست را مهلک می خواند و حفظ پرنسیب های سیاسی را کاراتر از پراگماتیسم سیاسی می دانست. گویا رقیب ناخوانده ماکیاول بود که به ما برداشت دیگری از سیاست می آموزد. هوشنگ بیش از آن که نماد محاسبه گری عقلانی در سیاست باشد، نماد

شعر و اخلاق در سیاست بود که برتری رویاها و ارزش‌ها را بر واقعیت تلخ امروز نوید می‌دهد.

یکبارهم که به استکھلم دعوتش کرده بودیم، در سخنرانی اش نشان داد که هرگز مرثیه خوان گذشته نبوده، بلکه نماد زنده ای از ناسیونالیسم ترقیخواهانه ای بود که نبرد با سلطنت و روحانیت واپسگرا جایی برای تساهل با این دو نیرو برایش باقی نگذاشته است. او نشان داد که حاضراست تا آخر عمر پناهنده سیاسی باشد، اما ارزش‌های خود را به حراج نزند.

آخرین باری که در مجلسی در آمریکا به همراه زنده یاد مهرداد مشایخی و تعدادی دیگر از دوستان جمهوری خواه ملاقاتش کردم، بر اصلاح ناپذیری جمهوری اسلامی بیش از پیش تاکید کرد. با این همه سخت بر ضرورت همگرایی جمهوری خواهان سکولار از هر نحله و تباری که هستند تاکید داشت و تفاوت‌ها را مانعی از همکاری نمی‌دانست. من او را نه تنها در سیاست موجب دلگرمی خود و بسیاری دیگر یافتم بلکه در تجربه دیدم چگونه مراقب حال و روحیه شخصی همه دوستان است. هنگام درگذشت مادر برغم گرفتاری‌های خود بارها با من تماس گرفت و در آن تماس‌ها ضمن همدردی یادآوری کرد که زندگی زیبا است.

به خاطر ندارم گفته‌ای از او را آویزه گوش نکرده باشم. اما گاه از هوشنگ خواهم می‌کردم سکوت خود را در برابر نارسایی‌های سیاسی شکسته و شفاف تر سخن بگویم. نمی‌دانم آیا بیماری مجالش نداد و یا آن که می‌دانست در آشفته بازار کنونی، معجزه‌ای برای نجات سیاست نمی‌توان کرد. شاید هم که به قول دوستی، او ذاتش سالم تر از آن بود که بتواند بی‌رحمی کشمکش‌های سیاسی را تاب آورد و ترجیح داد شاعر جهان سیاست باقی بماند و عقلانیت آن را به دیگران وانهد. هر چه بود پیرمرد، چشم ما بود و جهان سیاست در ایران بدون او نازیباتر از همیشه جلوه‌گر خواهد شد.

به یاد هوشنگ کشاورز صدر



در هوشنگ می توانستی آمیزه ای از فرهنگ نهضت ملی و چپ رادیکال را ببینی و این خصوصیت ویژه، عرصه گسترده ای را برای دوستی و دیالوگ با افراد متعلق به طیف های گسترده پیش رویش گشوده بود.

دوستی با هوشنگ برای من ره آورد کوشش برای پی ریزی جنبش جمهوری خواهان دمکراتیک و لائیک بود. در طی این تلاش مشترک بود که آشنائی های اولیه مان به دوستی ای عمیقی فراروئید که در شرایط غربت و پناهندگی برای من غنیمتی بزرگ بود. ما به دو نسل متفاوت تعلق داشتیم، او پیش از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ قدم به میدان مبارزه گذاشته بود و من از مبارزین دهه چهل بودم. او از شخصیت های نهضت ملی بود و من از فعالین جنبش فدائی. اما این تفاوت ها مانعی برای هم زبانی نبود. هوشنگ هم نهضت ملی و فراز و فرود های آن را از درون تجربه کرده بود و هم به واسطه فعالیت مشترک و یا دوستی با بسیاری مبارزین چپ، از جنبش چپ در ایران شناخت زنده ای داشت. خاطراتی که او از بیژن جزنی، حسن ضیاء ظریفی، محمود توکلی، مصطفی شجاعیان و دیگر مبارزین چپ نقل می کرد، از تیز بینی و روابط دوستانه و عمیق اش با آن ها حکایت می کرد. او هم مصدق را بسیار دوست داشت و خود را رهرو وی می دانست و هم برای جنبش چپ و به ویژه جنبش فدائی در دوره پیش از انقلاب احترام قائل بود. در هوشنگ می توانستی آمیزه ای از فرهنگ نهضت ملی و چپ رادیکال را ببینی و این خصوصیت ویژه، عرصه گسترده ای را برای دوستی و دیالوگ با افراد متعلق به طیف های گسترده پیش رویش گشوده بود.

هوشنگ در پژوهش های اجتماعی و اقتصادی اش به مناطق مختلف ایران سفر کرده بود و درد و رنج محرومان را از نزدیک لمس کرده بود و پاره ای از صحنه های آن را در عکس هائی گویا ثبت کرده بود. با چنین شناختی از مردم بود که عمیقا به عدالت اجتماعی باور داشت. او مردم این مرز و بوم را دوست داشت و سعادت و بهروزی شان را آرزو می کرد و زندگی اش را در این راه گذاشته بود. مردم برای او یک مفهوم تجریدی نبود، بلکه در چهره هزاران هزار نفری که در سفر هایش به دورترین نقاط کشور با آن ها زندگی کرده بود، مجسم می گشت.

هوشنگ نه تنها شناخت عمیق و زنده ای از جامعه ایران داشت بلکه علاوه بر آن تاریخ گذشته به ویژه دوره انقلاب مشروطیت و پس از آن را به خوبی می شناخت و با استقلال اندیشه و خوش فکری ای که داشت نظریه خاصی را در باره ساختار اجتماعی ایران و ریشه های تاریخی و اجتماعی استبداد در ایران پرورانده بود. او استقلال، دمکراسی، جدائی دین از دولت و عدالت اجتماعی را شرط های ضروری پیشرفت اجتماعی در ایران می شمرد.

هوشنگ بی شبهه یکی از روشنفکران و پژوهشگران برجسته و معاصر ایران بود، هر چند که بخشی از نوشته ها و یادداشت هایش هنوز در دسترس عموم قرار نگرفته است. اما بالاتر از توانائی های فکری و سیاسی، خصوصیات انسانی اش

بود. هر چه بیشتر هوشنگ را شناختم بهتر به عمق وجودش پی بردم. او انسانی پاک و شریف، پای بند به اخلاق، فروتن و در دوستی بسیار صمیمی بود. فروتنی اش از روی کبر یا تعارف نبود و در صمیمیت اش غل و غشی نمی دیدی. دوستی اش را تابع مصالح سیاسی نمی کرد. به روحیه دوستان اش توجه داشت و در برآوردن نیاز های شان از هیچ کوششی فروگذار نمی کرد. کافی بود چیزی از وی تقاضا کنی، خود را به هر دری می زد تا آن را برآورده کند. همیشه با گشاده روئی آماده دیدار و پذیرائی از دوستان اش بود. حتی در دوره هائی که بیماری اش عود می کرد و به سختی درد می کشید، دوستان اش را با اصرار به خانه اش دعوت می کرد، غذائی آماده می نمود، بساطی پهن می کرد و آن چنان گرم و با نشاط برخورد می کرد که شرمنده می شدیم. به قناعت زندگی می کرد ولی برای دوستان اش بسیار دست و دل باز بود. صحبت با هوشنگ هم آموزنده بود، هم نشاط آور و هم امید آفرین. او به نظرات دوستان اش احترام می گذاشت، اهل گفتگو و مبادله افکار بود ولی نظرات اش را نیز صریح و روشن بیان می کرد.

در پاریس که بود مرتب دوستان اش را می دید و وقتی به امریکا می رفت دوری راه را با مکالمه تلفنی پر می کردیم. آخرین باری که به امریکا رفت وضعیت بیماری اش چندان خوب نبود. نگران اش بودم و هر هفته، مرتب تلفن می کردم و با هم گپ می زدیم راجع به مسائل مختلف صحبت می کردیم، با آن که درد شدیدی را تحمل می کرد، تحولات ایران را به دقت دنبال می نمود و روی مسائل مختلف کار می کرد و قصد داشت نوشته اش در باره مشروطیت و قانون را به پایان برساند و مرا هم تشویق می کرد کار پژوهشی ام در باره مساله ملی در ایران را روی کاغذ بیاورم. هر بار می گفت که چقدر دلش برای دیدن دوستان پاریس تنگ شده است و امید داشت که پزشک اش اجازه دهد تا قرص هایش را در جیب بگذارد و سفری به این طرف ها بکند. اما پزشک چنین اجازه ای نمی داد. دفعه های آخری که با هم صحبت می کردیم، می گفت اگر من نتوانستم بیایم نسرین و تو یا اکبر و تو بیائید این جا مهمان ما. آب و هوای این جا عالی است و آسمان صاف و شفاف و آفتاب گرم اش ایران را به یاد می اندازد. پیشنهاد هوشنگ را با اکبر هم در میان گذاشتم، او هم آمادگی داشت که برای دیدن اش به فلوریدا برویم. در آخرین مکالمه تلفنی ام با هوشنگ، حدود سه هفته پیش، از درد شدید و ضعف جسمانی اش سخن می گفت و از لحن صدایش حس کردم که وضع اش زیاد خوب نیست. این بار زود تر زنگ زدم کسی پاسخ نداد. برایش پیغام گذاشتم اما جوابی نیامد. علامت خوبی نبود. هیچ وقت پیش نیامده بود که هوشنگ پیغامی را بی جواب بگذارد. هر بار که نبود پیغام می گذاشتم و یکی دو روز بعد حتما زنگ می زد. نگران و مضطرب بودم و مرتب زنگ می زدم اما جوابی نمی آمد، تا این که صبح روز چهارده فوریه، روز عشاق در فرانسه، خبر یافتم که هوشنگ از میان ما رفته است و دوستی عزیز و دوست داشتنی، انسانی شریف و ارزشمند را از دست داده ایم که جای خالی اش پر نخواهد شد. فقدان هوشنگ نه تنها برای کسانی که وی را از نزدیک می شناختند خلائی بزرگ و پر

نشدنی است، بلکه برای جامعه ایران نیز ضایعه ای بزرگ به شمار می آید. انسان بمثابه یک موجود اجتماعی، با روابط اش تعریف می شود و مفهوم می یابد. رابطه با عزیزان مان بخش مهمی از هستی ماست و فقدان هر عزیزی، کنده شدن بخشی از وجود مان. هم از این روست که از دست دادن هر عزیزی دردناک و جانکاه است. داغی است بر قلب انسان که هیچ گاه التیام نمی یابد، هر چند که به ناچار یاد می گیریم با دلی دردمند هم زندگی کنیم، اما جای خالی عزیزانی که از میان ما می روند، پر نمی شود. خاطره آن ها در خواب و بیداری با ما زندگی می کند، و ما را تسلی می دهد، ولی نمی تواند جایگزین حضور فیزیکی شان شود. خاطره اما دیگر میرا نیست، می زید، بر مرگ چیره می شود، فراسوی زمان می رود و گاه حتی سینه تاریخ را می شکافد و خود را در آن ثبت می کند و با نسل های بعدی همراه می شود. خاطره هوشنگ نه تنها با همه کسانی که وی را می شناختند زنده خواهد ماند، بلکه نسل جوان هم که چشم امید هوشنگ به آن ها بود، یاد او را زنده نگه خواهند داشت. زمان نمی ایستد، باز هم خورشید از مشرق طلوع خواهد کرد و در مغرب غروب. شط خروشان زندگی جاری خواهد بود و خاطره ها را با خود به دور دست ها خواهد برد، آن جا که آرزوها برآورده می شوند.